

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

حديث اخلاقي هفته

رسیدیم به این قسمت روایت که بعد از آنچه که بر قلب واجب شده و خدای تبارک و تعالی معین فرموده آن را ذکر فرمودند، آنچه بر لسان واجب شده را هم بیان کردند که اینها را توضیح دادیم. می‌فرماید و فرض علی السمع عن ینتزه عن الاستماع إلی ما حرّم الله و أن یرض أماً لا یحلّ له مما نهی الله عزوجل عنه و الاسقا إلی ما اسخط الله عزوجل، می‌فرماید آنچه را که خدای تبارک و تعالی بر گوش انسان واجب و لازم فرموده این است که ما حرّم الله را استماع نکنند، یعنی از این تعبیر استفاده می‌شود که آنچه حرام است مثل غیبت کردن، تهمت زدن، دروغ گفتن، اینها حرام است.

تنزه از استماع پیدا کند، یعنی گوش خودش را در معرض استماع اینها قرار ندهد، گوش خودش مبرا و منزّه باشد اینکه استماع کند غیبت را، تهمت را، دروغ را، حالا راجع به غیبت معروف همین است که هم غیبت کردن حرام است و هم غیبت شنیدن حرام است. در تهمت هم همینطور، ولی در باب دروغ این را خیلی مطرح نکردند که آیا شنیدن دروغ، انسان پای منبر کسی بنشیند که خدای نکرده می‌داند که او یک مطالب دروغی را ذکر می‌کند، پای صحبت کسی بنشیند که می‌داند او اصلاً عادتش به دروغ گفتن است.

خود همین خیلی مهم است، حالا عرض کردم در غیبت و تهمت، در فقه هم مطرح است که هر دو طرفش حرام است، در دروغ خیلی آقایان متعرض نشدند، خود دروغ حرام است ولی شنیدن آن یعنی اینکه من می‌دانم شخصی دروغ می‌گوید آیا می‌توانم بنشینم و کلمات او را استماع کنم؟ غیبت نمی‌کند و تهمتی هم نمی‌زند بلکه دروغ می‌گوید، این ظاهر برخی از ادله از جمله همین روایت است که استماع کذب هم حرام است، همانطوری که خود دروغ گفتن حرام است، استماع کذب هم حرام است، این مطلبی است که اگر ما خیلی رعایت کنیم واقعاً اجازه نمی‌دهیم هر کسی هر حرفی را بزند.

یادم می‌آید چند سال پیش یکی از مدرّسین محترم حوزه به من گفت یک آقای در منبر در مورد یکی از بزرگانی که از دنیا رفته، که این آقا که خودش از مدرّسین حوزه است اصلاً لیلاً و نهاراً با آن مرد و با آن بزرگ محشور بود، گفت آن آقا که اصلاً در قم نبود، خیلی به ندرت به آنجا می‌آمد گفت به قدری در مورد آن آقا دروغ گفت که من می‌خواستم در بین جمعیت بلند شوم بگویم از این منبر رسول خدا حیا کن و اینقدر دروغ نگو، اینهایی که می‌گوئی تمام دروغ است که متأسفانه امروز یک مطلبی که باب شده ما برای اینکه یک مقداری منبرمان بگیرد، خواب‌های جعلی، داستان‌های خیالی، در مورد بعضی از بزرگان. اگر انسان مراتب علمی آنها را بخواهد بگوید خودش خیلی مسئله‌ی مهمی است اینها را آدم کنار می‌گذارد، اعراضشان را از دنیا انسان بخواهد تحلیل کند صدها منبر می‌خواهد که چطور یک شخصی اینقدر به این مرتبه می‌رسد که از دنیا و مقامات دنیا اعراض می‌کند، از توجه مردم به خودش اعراض می‌کند، برایش فرقی نمی‌کند که مردم از او تعریف نکنند یا نکنند، اینها چیزهای خیلی

مهمی است، این واقعیات را آدم کنار می‌گذارد و یک سری دروغ‌ها و خیالات را مطرح می‌کند، این مسئله‌ی خیلی مهمی است.

باز من این نکته را عرض کنم؛ یکی از آقایان دیگر که یک کتابی راجع به آقای که در قم نبود نوشته بود یک وقتی آمد خدمت مرحوم والد ما رضوان الله تعالی علیه، ایشان به او اعتراض کرد که این کتاب چیست که شما نوشتید؟ پرسید مگر چه اشکالی دارد؟ ایشان فرمود در این کتاب شما دروغ نوشتی و این مطلبی که مسلم الکذب است را آوردید، ایشان گفت کدام مطلب؟ فرمودند در این کتاب نوشتی وقتی ایشان (آن روحانی بزرگوار که در موردش کتاب نوشته شده) وقتی در شکم مادرش بود و مادرش او را حامله بود یک غذای شبه‌ناکی را پدرش آورد و این غذا را این مادر خورد و این در شکم مادر لگد زد و مادر تهوع کرد و بیرون ریخت، پدر من به ایشان فرمود شما بعد از این همه درس خواندن نمی‌فهمی که این دروغ است؟ اولاً پدر این آقا را متهم به استفاده از اموال مشتبه به حلال و حرام، فوqش این است که حمل کنیم او نمی‌دانسته! فرمودند این چه حرفی است که شما زدی؟

ما با روایات این را در مورد حضرت زهرا سلام الله علیها قائلیم و معتقدیم در شکم مادر با مادر حرف می‌زد، از این دایره که خارج شویم این حرفها را باید به دیوار زد که کسی در شکم مادر این چنین است، بعد ایشان به پدرم عرض کرد شما که شاگرد امام بودی و این همه نوب در امام هستید که واقعاً هم همینطور بود، من یک جمله‌ای را در مقدمه کتاب آوردم و آن اینکه امام فرمودند مقامات عارفین را انکار نکنید، پدرم فرمودند عجب! پس معنای این جمله را هم نفهمیدی؟! عارف در شکم مادرش که عارف نیست، عارف بعد از اینکه ریاضت‌ها و زهدا را متحمل می‌شود ممکن است خدا به یک مرتبه‌ای برساند او را و الا هیچ کسی در شکم مادرش عارف نیست.

علی‌الاحال ایشان فرمود شما بدان، چون آن آقا که خیلی هم محترم بود، بسیار مرد ارزنده و ملایی هست، اما یک چنین کتابی را نوشته بود، ایشان گفت این کتاب تا حالا چند میلیون تیراژ داشته، پدرم سری تکان داد و گفت وای وای، به تعداد هر تیراژ آن تو مسئولی، نمی‌دانی انتشار یک دروغ چقدر مؤاخذه دارد، شما دارید منتشر می‌کنید و آن‌هایی که این را می‌خوانند و بالای منبرها می‌گویند و در جلسات نقل می‌کنند در تمام اینها تو مسئول هستی!

ببینید قضیه چیست که خود انسان وقتی دروغی را می‌شنود در این باتلاق می‌افتد، وقتی اجازه می‌دهید به هر کسی هر حرفی بزند، او هم شروع می‌کند به رطب و یابس بافتن و دروغ گفتن، اما انسان بگوید من در این جلسه نشستم، شما حقّ اینکه مطلب غیرواقعی بگوئی را نداری، مطلبی که برایت واقعیت دارد و صدقش مسلم هست را بگو، مطلبی که تردید دارید که آیا درست است یا درست نیست، حق نداری بگوئی، ببینید چقدر این مجلس نورانی می‌شود!

خدا رحمت کند آقای احمدی میانجی را، مرد بسیار مُلایی بود، از همین هم‌دوره‌های مرحوم والد ما بود شاید چند سالی هم سن‌شان از والد ما بیشتر بود، بسیار آدم مهذب بود، گاهی اوقات سخنرانی‌های ایشان را رادیو معارف پخش می‌کند، خیلی مقید بود وقتی روضه شرکت می‌کند برود جایی که پائین‌ترین قسمت مجلس است، با اینکه آدمی بود که وقتی به روضه ما می‌آمد، هر چه اصرار می‌کردیم که نزدیک پدر ما بنشیند نرفت، گفت من همین جا دم در یک گوشه‌ای می‌نشینم، رضوان خدا بر او بود. ایشان در مورد روضه حرف خوبی می‌زند ما روضه را یک وقت به عنوان زبان قال می‌گوئیم یک وقت به عنوان زبان حال می‌گوئیم، مثلاً می‌دانیم امام حسین علیه السلام آمده با اهل‌بیت وداع کند، حالا اگر جایی ننوشته باشند که سکنه عرض کرده باشد که تو یک وقتی بچه‌های مسلم را روی پای خودت نشاندی، الآن هم که می‌روی من را روی پایت بنشان، ولی زبان حال این دختر که هست، لذا باید گفت، آنجایی که نمی‌دانیم زبان قال هست باید بگوئیم این به عنوان زبان حال مطرح می‌شود. در روضه چنین چیزی هست ولی در غیر از این مسلم کذب است، در خود همین روضه‌ها هم اگر به عنوان قال بگوئیم کذب است، فرقی نمی‌کند.

من یادم هست یک وقتی در جبهه بودم یک کسی داشت روضه می خواند و گفت وقتی حضرت عباس داشت با امام حسین وداع می کرد دید زینب یک گوشه ای ایستاده، آدم شرمش می آید بگوید این تعابیر را؛ زینب گفت چرا کسی نیست با من وداع کند؟ حسین گفت عباس جان برو با زینب وداع کن! یک چیزهای غلط و خراب، نه ربطی به هم داد و نه زبان حال است و نه زبان قال است.

شما ببینید حضرت رقیه سلام الله علیها، بحث خرابه را وقتی بیان می کنید می گوید عمه جان من از شما غذا نخواستم، این را هیچ جا هم ننوشته باشند، وقتی در نیمه ی شب تشتی می آورند ظاهر حال این است که دارند برایش غذا می پزند، بچه دارد گریه می کند و دیگران هم همینطور، بعد روی تشت را کنار می زند می بیند سر بریده ی پدر هست، بیان کردنش چه عیبی دارد؟! حالا کسی بگوید او فکر کرد غذا برایش می آورند، بعد بگوئیم کجا نوشته برایش غذا می آورند، او گفت پدرم را می خواهم و بعد یزید علیه ما علیه و لعنة الله علیه این را فرستاد، دیگر چیزی نگوئیم، زبان حال مانعی ندارد و امری عقلائی است. خود کذب یک قبح عقلایی هم دارد، کذب در بین عقلا هم قبیح است اما خود عقلا زبان حال را کذب نمی دانند.

یک وقتی والد ما به ما فرمود که شما این را گفتی، ما عرض کردیم که نگفتیم، فرمود در دلت هم نگفتی؟! این عنوان زبان حال است.

علی ایحال این مطلب خیلی مهم است، فرض علی السمع آن یتنزه عن الاستماع إلی ما حرّم الله، آقایان خودمان را خیلی ملزم کنیم، نشود به اینکه الآن من می خوانم متأسفانه در خودم اثر ندارد، شما بیائید واقعاً برای خودتان برنامه بریزید، در خانواده تان اگر دیدید که همسران، بچه تان، خدایی نکرده دروغ یا غیبت می کند، محکم برخورد کنید، همان که در سیره ی امام رضوان الله علیه هست و همه می گویند، راجع به امام می گوید حتی آن رفقای گرمابه و گلستان امام می گویند جرأت نمی کردیم در حضور امام غیبت کنیم، در منزل نگذارید دروغ، غیبت، تهمت و ... مطرح باشد.

از خانه ی خودمان این مسئله را شروع کنیم، بیائیم در محیط وسیع تر در بین رفقا، یعنی واقعاً آدم نمی خواهد مقدس بازی کند، گاهی اوقات می گوئیم غیبت نکن در جواب می گویند اینقدر مقدس بازی درنیاور، این دستور خداست، شنیدن غیبت حرام است، اگر بخواهی غیبت کنی من باید از اینجا بروم که بعد یک آیه ای هست که در یک مورد دیگری هست اما خدا دستور می فرماید که آنجایی که این حرفها را می زنند ننشینید، بالأخره از خودمان شروع کنیم، عمر انسان که معلوم نیست چه مقدار است؟ بیائیم راجع به سمع مان خودمان را تربیت کنیم، ان شاء الله خدا توفیق بدهد که ما این امانتی که خدا به عنوان سمع به ما داده، روز قیامت به نفع مان شهادت بدهد و به ضرر ما شهادت ندهد^[1].

خلاصه بحث گذشته

بحث رسید به این صورت دوم که این است که علم به تاریخ احدهما داریم و دیگری برای ما مجهول است، می دانیم ساعت 10 وضو گرفتیم و از طرف دیگر می دانیم یک حدیثی هم واقع شده. ما فرضمان این است که علم به وقوع دو حادث داریم حالا تاریخ یکیش معین است، ساعت 10 ما وضو گرفتیم اما می دانیم یک حدیثی هم واقع شده و نمی دانیم حادث قبل از ساعت 10 بوده یا قبل از ساعت 10، اینجا عرض کردیم در استصحاب بقاء عدم مجهول تا این زمان معلوم بحثی وجود ندارد که ما بگوئیم اصل این است که این مجهول تا زمان این معلوم نبوده، حادث تا زمان وضو نبوده. و لکن چند تا بحث دیگر در اینجا مطرح است، یک بحث این است که حالا که می گوئیم این حادث تا این زمان نبوده آیا تأخرش را می خواهیم اثبات کنیم؟ بگوئیم پس حادث مؤخر از این طهارت بوده و در نتیجه بگوئیم این طهارت نقض شده یا آنطوری که مرحوم شیخ قائل است شیخ می فرماید ما همین مقدار می گوئیم این حادث تا زمان طهارت نبوده و آثار را بر این مترتب می کنیم اما نمی توانیم بگوئیم این حادث مؤخر از طهارت بوده و در نتیجه این طهارت را نقض کرده.

بیان کلام مرحوم شیخ در رسائل

شیخ در رسائل می‌فرماید اگر یکی از این دو تا معلوم التاريخ باشد لا یحکم علی مجهول التاريخ إلا بإصالة عدم وجوده فی تاریخ ذلک، یعنی فقط می‌گوئیم این مجهول در زمان معلوم نبوده، لا تأخر وجوده عنه نمی‌توانیم بگوئیم این مجهول مؤخر از معلوم است به معنای اینکه این مجهول بعد از معلوم حادث شده باشد، نعم یتبیت ذلک علی القول بالاصل مثبت. بعد اینجا مثال‌هایی را مطرح می‌کنند که آب قلیلی بوده، ملاقات لباس با این آب بوده و آب کُر شده، زمان کُریت معلوم، استصحاب می‌کنیم عدم ملاقات تا زمان کُریت را، اگر زمان ملاقات معلوم، استصحاب می‌کنیم عدم کُریت تا زمان ملاقات را. بعد می‌فرمایند و ربما یتوهم جریان الاصل فی طرف المعلوم حالا این را الآن کار نداشته باشیم چون اینجا دو تا بحث است، یکی اجراء الاصل فی طرف المجهول است و یک بحث هم اجراء الاصل فی طرف المعلوم است، شیخ بعد از اینکه در طرف مجهول نظر خودشان را بیان فرمودند می‌فرمایند ما دو قول دیگر در بین اصحاب در همین اجرای اصل در طرف مجهول داریم، یظهر من الاصحاب قولان آخران.

قول اول در مورد اجرای اصل در طرف مجهول

یک این است که اصل را در طرف مجهول جاری می‌کنیم، تأخر مجهول از معلوم را هم می‌خواهیم با آن اثبات کنیم، بعد می‌فرماید و هو ظاهر المشهور و قد صرح بالعمل به، شیخ طوسی، ابن حمزه، محقق، علامه، شهیدان و غیر اینها در مواردی، می‌فرمایند این فقها مسئله‌ی تأخر را قبول کردند یعنی با استصحاب عدم مجهول تا زمان معلوم، تأخر مجهول از معلوم را قبول کردند و مثال‌هایی را مرحوم شیخ در اینجا ذکر می‌کند.

می‌فرمایند یک مثالش این است که اگر دو تا وارث بر اسلام احدهما فی قرّة رمضان در شروع رمضان اتفاق دارند ولی در اینکه آیا مورث قبل از غره رمضان مُرده یا بعد از آن، اختلاف دارند. می‌فرمایند همه‌ی فقهای که اسم بردیم اینها گفتند القول قول مدعی تأخر الموت، آن کسی که می‌گوید موت این مورث بعد از این غره‌ی رمضان بود قول قول او است، چون اصل عدم الموت إلى غره‌ی رمضان است و در نتیجه با این اصل می‌خواهند تأخر موت از قره‌ی رمضان را اثبات کنند، می‌فرمایند این فقها اینطور حکم کردند.

بعد مرحوم شیخ یک استدراکی می‌آورد و می‌فرماید در بعضی از موارد فقها توقف کردند و فرق نگذاشتند بین علم به تاریخ احدهما و جهل به تاریخ هر دو، می‌فرمایند از این توقف، از اطلاقی که در این توقف دارند استفاده می‌کنیم در صورتی که علم به تاریخ احدهما هست عمل به اصل نمی‌کنند، از این اطلاقشان، مرحوم شیخ چند تا مثال می‌زند، اجتماع جمعین، دو تا نماز جمعه در کمتر از یک فرسخ خوانده شده. یک وقتی در لندن این مسئله بود که الآن ظاهراً حل شد، دو تا نماز جمعه‌ی شیعی؛ چون اهل سنت فرسخ را معتبر نمی‌دانند ولی شیعی می‌گوید باید یک فرسخ لا اقل فاصله باشد، دو تا نماز جمعه در کمتر از یک فرسخ واقع شد نمی‌دانیم اول کدامیک واقع شد که دیگری باطل باشد، فقها که اینجا رسیدند می‌فرمایند هر دو باطل است، یا توقف کردند، فرقی هم نگذاشتند که تاریخ هر دو مجهول باشد یا تاریخ یکی.

بعد شیخ می‌فرماید انصاف این است که این اطلاقی که در فتوای به توقف دادند خیلی برای ما قابل اطمینان نیست، یعنی نمی‌توانیم به فقها نسبت بدهیم، می‌گوییم لا فرق بین مجهولی التاريخ و بین جایی که تاریخ احدهما معلوم است، پس این یک قول تا اینجا. یک قول تقریباً عده‌ی زیادی از فقها می‌گویند استصحاب می‌کنیم این عدم مجعول را، تا زمان معلوم و تأخر مجهول از معلوم را^[2].

قول دوم در مورد اجرای اصل در طرف مجهول

قول دوم این است که عدم العمل بالاصل؛ گفته‌اند همانطوری که در جهل به تاریخ اصل در هیچ طرفی جاری نمی‌شود، در جایی که تاریخ احدهما معین است اصلاً اصل جاری نمی‌شود و قد صرح به بعض المعاصرین، صاحب جواهر طبعاً لبعض الاساتید که کاشف الغطاست، مستشهداً علی ذلك بعدم تفسیر الجماعة فی مسئله الجمعین، گفته‌اند فقها در مسئله ی دو تا نماز جمعه نیامدند بین اینکه تاریخ هر دو مجهول باشد یا احدهما معین باشد تفصیل بدهند و بعد مستدلاً علی ذلك و أن التأخر لیس امراً مطابقاً للأصل، اضافه کردند که ما تأخر را از اصل نمی‌توانیم در اینجا استفاده کنیم.

مرحوم شیخ در مورد کلام صاحب جواهر یک نکته‌ای دارد و ظاهر استدلاله اراده ما ذکرنا من عدم ترتیب احکام صفة التأخر و کون المجهول محققاً بعد المعلوم، می‌فرماید ظاهر عبارت جواهر همین است که ما می‌گوئیم که تأخر به عنوان آثار العادی یا عقلی است و نمی‌شود احکام تأخر را جاری کرد. بعد می‌فرمایند لکن این استشهادی که صاحب جواهر کرده یعنی اول مرحوم شیخ ظاهر استدلال صاحب جواهر را ذکر کرد، می‌فرماید استشهادی که صاحب جواهر کرده که اصحاب در این چند مورد تفصیل ندادند ظاهر استشهاد اراده عدم ثمره مترتبة علی العلم بتاريخ أحدهما اصلاً، صاحب جواهر می‌گوید اینجا که ما تاریخ احدهما را می‌دانیم این علم هیچ اثری برایش بار نمی‌شود، می‌گوید در جایی هم که تاریخ احدهما را بدانیم مثل جایی است که این تاریخ برای ما مجهول باشد.

بعد می‌فرمایند و کیف کان فإن أراد هذا القائل ترتیب آثار تأخر ذلك الحادث كما هو ظاهر المجهول فإنکاره فی محله، اگر می‌خواهد در مقابل شیخ طوسی حرف بزند انکارش در محل خودش هست و إن أراد عدم جواز التمسک باستصحاب عدم ذلك الحادث، اگر مرادش این باشد که نمی‌شود به استصحاب عدم این حادث تمسک کرد و وجود ضده و ترتیب جمیع آثاره الشرعیة فی زمان الشک فلا وجه لإنکاره، و بعد شیخ نتیجه می‌گیرد می‌فرماید و الحاصل أن المعتبر فی مورد الشک فی تأخر حادث الآخر استصحاب عدم الحادث فی زمان حدوث الآخر فإن کان زمان حدوثه معلوماً، اگر آن آخری زمان حدوثش معلوم است یجری احکام بقاء المستصحب فی زمان الحادث المعلوم لا غیرها فإذا علم بتطهره فی الساعة الاولى من النهار و شک فی تحقق الحدث قبل الساعة أو بعدها فالاصل عدم الحدث قبل الساعة، مثالی که عرض کردیم می‌داند ساعت 10 وضو گرفته، این یک. اجمالاً می‌داند حدثی هم از او صادر شده و نمی‌داند قبل از ساعت 10 است یا بعد از آن، استصحاب می‌کنیم عدم حدث را تا ساعت ده، اما می‌فرماید لا یلزم من ذلك ارتفاع الطهارة المتحققة فی الساعة الاولى كما تخيّل بعض الفحول، می‌فرمایند اینکه ما بگوئیم استصحاب کنیم عدم حدث را تا ساعت 10، نمی‌گوئیم پس حدث بعد از آن واقع شده و آن طهارت مرتفع شده، در حقیقت نظر شیخ این می‌شود که الآن این آدمی که می‌داند ساعت 10 وضو داشته، می‌داند حدثی هم از او واقع شده و نمی‌داند قبل یا بعد از ساعت 10 است، تا ساعت 10 می‌گوید حدثی نبوده، و در نتیجه هر عملی که تا قبل از ساعت 10 بوده به عنوان محدث نباید در اینجا مطرح باشد، بعد از ساعت 10 بحر العلوم می‌گوید محدث شده و طهارت از بین رفته، شیخ می‌گوید ما قبول نداریم، اینجا الآن باید چه جاری کنیم؟ استصحاب بقاء طهارت را باید جاری کنیم، الآن هم بعد از ساعت 10 به بعد شک می‌کنیم آیا این طهارت از بین رفته یا نه؟ استصحاب می‌کنیم بقاء طهارت را، البته این دیگر در عبارت شیخ نیست اما در ردّ بحر العلوم وقتی این را می‌گوید لازمه‌ی فرمایش آن همین است^[3].

این خلاصه نظریه مرحوم شیخ شد؛ نظر مرحوم آخوند را در کفایه ببینید که عمده این است که آن طرف قضیه، که آیا استصحاب بقاء معلوم تا زمان واقعی عدم بقاء معلوم یا استصحاب خود بقاء معلوم تا آن زمان واقعی این مجهول، یعنی همان عدم، همان عدم نه خود معلوم، سبق لسان شد! آیا عدم معلوم تا زمان واقعی مجهول می‌شود در اینجا یا نه.

[1] □ متن كامل حديث در جزوه هفته قبل ذكر شده است.

[2] □ فرائد الاصول، ج2، ص: 667 و 668:

و إن كان أحدهما معلوم التاريخ فلا يحكم على مجهول التاريخ إلا بأصالة عدم وجوده في تاريخ ذلك لا تأخر وجوده عنه بمعنى حدوثه بعده.

نعم يثبت ذلك على القول بالأصل المثبت فإذا علم تاريخ ملاقة الثوب للحوض و جهل تاريخ صيرورته كرا فيقال الأصل بقاء قلته و عدم كريته في زمان الملاقاة و إذا علم تاريخ الكرية حكم أيضا بأصالة عدم الملاقاة في زمان الكرية و هكذا. و ربما يتوهم جريان الأصل في طرف المعلوم بأن يقال الأصل عدم وجوده في الزمان الواقعي للآخر. و يندفع بأن نفس وجوده غير مشكوك في زمان و أما وجوده في زمان الآخر فليس مسبقا بالعدم.

ثم إنه يظهر من الأصحاب هنا قولان آخران أحدهما جريان هذا الأصل في طرف مجهول التاريخ و إثبات تأخره عن معلوم التاريخ بذلك و هو ظاهر المشهور و قد صرح بالعمل به الشيخ و ابن حمزة و المحقق و العلامة و الشهيدان و غيرهم في بعض الموارد منها مسألة اتفاق الوارثين على إسلام أحدهما في غرة رمضان و اختلافهما في موت المورث قبل الغرة أو بعدها فإنهم حكموا بأن القول قول مدعي تأخر الموت.

نعم ربما يظهر من إطلاقهم التوقف في بعض المقامات من غير تفصيل بين العلم بتاريخ أحد الحادثين و بين الجهل بهما عدم العمل بالأصل في المجهول مع علم تاريخ الآخر كمسألة اشتباه تقدم الطهارة أو الحدث و مسألة اشتباه الجمعيتين و اشتباه موت المتوارثين و مسألة اشتباه تقدم رجوع المرتهن عن الإذن في البيع على وقوع البيع أو تأخره عنه و غير ذلك. لكن الإنصاف عدم الوثوق بهذا الإطلاق بل هو إما محمول على صورة الجهل بتاريخهما و أحوالوا صورة العلم بتاريخ أحدهما على ما صرحوا به في مقام آخر و على محامل آخر.

و كيف كان فحكمهم في مسألة الاختلاف في تقدم الموت على الإسلام و تأخره مع إطلاقهم في تلك الموارد من قبيل النص و الظاهر مع أن جماعة منهم نصوا على تقييد هذا الإطلاق في موارد كالشهيدان في الدروس و المسالك في مسألة الاختلاف في تقدم الرجوع عن الإذن في بيع الرهن على بيعه و تأخره و العلامة الطباطبائي في مسألة اشتباه السابق من الحدث و الطهارة هذا. مع أنه لا يخفى على متتبع موارد هذه المسائل و شبهها مما يرجع في حكمها إلى الأصول أن غفلة بعضهم بل أكثرهم عن مجاري الأصول في بعض شقوق المسألة غير عزيزة.

[3] □ فرائد الاصول، ج2، ص: 668 و 669:

الثاني عدم العمل بالأصل و إلحاق صورة جهل تاريخ أحدهما بصورة جهل تاريخهما و قد صرح به بعض المعاصرين تبعاً لبعض الأساطين مستشهداً على ذلك بعدم تفصيل الجماعة في مسألة الجمعيتين و الطهارة و الحدث و موت المتوارثين مستدلاً على ذلك بأن التأخر ليس أمراً مطابقاً للأصل.

و ظاهر استدلاله إرادة ما ذكرنا من عدم ترتيب أحكام صفة التأخر و كون المجهول متحققاً بعد المعلوم لكن ظاهر استشهاده بعدم تفصيل الأصحاب في المسائل المذكورة إرادة عدم ثمرة مترتبة على العلم بتاريخ أحدهما أصلاً فإذا فرضنا العلم بموت زيد في يوم الجمعة و شككنا في حياة ولده في ذلك الزمان فالأصل بقاء حياة ولده فيحكم له بإرث أبيه و ظاهر هذا القائل عدم الحكم بذلك و كون حكمه حكم الجهل بتاريخ موت زيد أيضاً في عدم التوارث بينهما.

و كيف كان فإن أراد هذا القائل ترتيب آثار تأخر ذلك الحادث كما هو المشهور فإنكاره في محله و إن أراد عدم جواز التمسك باستصحاب عدم ذلك الحادث و وجود ضده و ترتيب جميع آثاره الشرعية في زمان الشك فلا وجه لإنكاره إذ لا يعقل الفرق بين مستصحب علم بارتفاعه في زمان و ما لم يعلم.

و أما ما ذكره من عدم تفصيل الأصحاب في مسألة الجمعيتين و أخواتها فقد عرفت ما فيه.